

مجلس یاد بود

مرحوم قزوینی

در تیرماه ۱۳۲۸ در دبیرستان نوربخش از طرف فرهنگستان ایران ،
دانشگاه طهران ، وزارت فرهنگ مجلس تذکری با حضور عموم
اهل ادب و فضل تشکیل یافت و در این مجلس آقایان ، ادیب السلطنه حسین
صبیحی رئیس فرهنگستان ایران ، دکتر علی اکبر سیاسی رئیس دانشگاه ،
سید حسن تقی زاده نماینده محترم مجلس ، دکتر عبدالحمید زنگنه وزیر فرهنگ
ایراد سخن کردند که متن بیانات ایشان نقل میشود .

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

نطق جناب آقای ادیب السلطنه حسین سمیعی

رئیس فرهنگستان ایران

مرکز استاد بزرگ محمد قزوینی نه تنها دلهای دوستان و ارادتمندان ویرا دردناک و جریحه‌دار ساخته است، بل این فاجعه بزرگ برای عالم فرهنگ و جامعه فرهنگیان يك ضایعه جبران ناپذیر بوده، و در ارکان علم و معرفت تزلزلی عظیم انداخته، و بهمین سبب است که تمام جوامع علمی و مؤسسات فرهنگی در این سوکواری هم‌آهنک گردیده و امروز این مجلس تذکر از طرف فرهنگستان ایران و وزارت فرهنگ و دانشگاه طهران در اینجا برپا شده است.

مرحوم علامه قزوینی يك مرد دانشمند بتمام معنی بود و علاقه و دلبستگی او بدانش و فرهنگ بحد عشق رسیده بود، همه عمر خود را تا آخرین نفس صرف کارهای علمی کرد و يك دقیقه وقت عزیز را از مطالعه و تفحص و تحقیق در کتب علمی و ادبی فرو نگذاشت، و يك لحظه از احیای آثار بزرگان و ترویج و تعمیم مآثر و اشاعه اصول فرهنگی باز نشست.

ما اگر ادعا کنیم که مرحوم قزوینی اگرچه بصورت از میان ما بیرون رفته است اما در عالم معنی همچنان زنده جاوید است، هرآینه بمبالغه و اغراق سخن نگفته‌ایم زیرا این استاد بزرگ در مدت عمر خود چندان در دریای معانی غوطه‌ور بود و در پی دریافت گوهر حقیقت غوص و خوض میکرد، که سرپای وجودش مظهر کامل و آینه تمام‌نمای علم و معرفت بل عین علم و معرفت شده بود، و البته علم و معرفت هرگز نمرده و نخواهد مرد، و اگر این دانشمند بزرگوار از این سرای عاریت رخت بریست و در عالم جاوانی جای گرفت از آن بود که ظرفیت این دنیای کوچک و ناپایدار گنجایش روح با عظمت ویرا نداشت.

زان ننگبید در جهان سترک که جهان خرد بود و مرد بزرگ

پس ما که امروز در اینجا جمع شده و از فقدان يك چنین وجود شریف و دوست دانشمند اظهار تأثر میکنیم در حقیقت نه برای مرگ اوست زیرا او خود تشنه و

هشتاق مرگ بود و دردم و افسین با زبان حال بما میگفت :

چنین نفس نه سزای چو من خوش الحانی است روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم
پس بمیرم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایندگی است
تأسف ما همه از این است که این شخصیت های بزرگ و این کوه های کرا نبها
یکی پس از دیگری از چنگ ما میروند و جای خود را خالی و بلاعوض میگذارند .
اینک همان به که ما از این اجتماع خود در اینجا نتیجه گرفته و با قلبی
پراز احساسات بر روان پاک آن استاد بزرگوار درود فرستیم و بخانواده عزیز او
تسلیت گوئیم .

چون بعضی اساتید محترم درباره آن مرحوم بیاناتی خواهند فرمود من سخنان
خود را پایان میرسانم و رشته سخن را بدست آقایان معظم می سپارم .

شهرتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

خطابه جناب آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه

در گذشت دانشمند یگانه میرزا محمد خان قزوینی همه کسانی را که او را میشناختند و کمابیش بمقام ارجند علمی او آگاهی داشتند سخت متأثر و ملول ساخته است، ولی در این عزایمان عمومی دانشگاه و دانشکاهیان بدلایلی که روشن است و توضیح نمیخواهد بیش از دیگران خود را سهم و شریک میدانند و از اینرو تصمیم بر این بود که مجلس تذکر جداگانه ای در دانشگاه منعقد شود ولی آقایان معظم چنین مقتضی دیدند که وزارت فرهنگ و فرهنگستان و دانشگاه متفقاً در تجلیل فقید سعید قیام و اقدام کنند، این بود که مجلس امروز تشکیل یافت و من وظیفه دار هشتم بنام دانشگاه از ذوات محترمی که باینجا تشریف آورده اند و در این سو کواری با ما شرکت میفرمایند و همچنین از کلبه مؤسسات و حوزه های فرهنگی و افراد فرهنگ دوست که با نامه و تلگراف تسلیت گفته اند سپاسگزاری کنم.

همه آقایان محترم بخوبی میدانند که خضوع و خشوع و تأثر و اندوهی که درباره محمد قزوینی وفوت او اظهار میشود از روی کمال خلوص نیت و صفای عقیدت است و نمیتواند در زمره تعارفات و خوش آمد گوئیهای عادی که در معاشرت روزانه چاشنی معمول و رایج است محسوب شود.

درباره علو مقام علمی مرحوم قزوینی اتفاق کلمه موجود است یعنی کسی نیست که او را در رشته هائیکه کار میکرد استاد مسلم نداند، او نه تنها در ایران و مشرق زمین مورد احترام همه بود بلکه در تمام مغرب - در اروپا و امریکا - نیز منکر و مخالف نداشت. مراد این است که همه کسانی که از ایرانی و غیر ایرانی با علوم ادبی و معارف اسلامی سر و کار داشتند بمرحوم قزوینی معتقد بودند و رأی و نظر او را در موضوعات مربوط حجت کافی و دلیل قطعی میدانستند و با قوت قلب و اطمینان خاطر بقول آن استاد استناد میکردند، بر کسی پوشیده نیست که چنین مقامی در هر رشته

از علوم و فنون فقط معدودی از دانشمندان درجه اول را دست میدهد. از اینرو جادارند. که ما ایرانیان بوجود او بیالیم و فخر کنیم و مرگ او را ماتم بزرگ و عزای ملی بدانیم زیرا فوت او برای ایران و برای معارف اسلامی بتمام معنی کلمه و بی شائبه فتره ای مبالغه، ضایعه جبران ناپذیر است.

از میان صفات و خصوصیات که مرحوم قزوینی داشت و او را در عالم علم و ادب در ردیف بزرگترین محققین و متتبعین جهان قرار میداد چند صفت و خصوصیت است که باید ذکر شود:

یکی علم واقعی و اطلاعات دقیق و عمیقی بود که او در پرتو حافظه و استعداد عالی خود توأم با يك عمر زحمت و کار منظم تحصیل کرده بود.

دوم - صحت و دقت و امانت علمی او بود که امکان نداشت تا از موضوعی اطلاع قطعی و علم نزدیک بحق الیقین حاصل نکند آنرا بپذیرد و بدانش پژوهان و طالبان معرفت عرضه بدارد.

سوم - حس کنجکاو و ذوق حقیقت جوئی بود که به حد اعلی در او وجود داشت. کسانی که بعلاجه فقید نزدیک بودند میدانند که هر چیز تازه ای او را بشکفتی می انداخت و کنجکاویش را بر می انگیخت. بالحن مخصوص خود میگفت «عجب» و بشدت از مخاطب استیضاح میکرد و تا مطلب را نمی فهمید و اقناع نمی شد از گوینده دست بر نمیداشت یعنی با گوینده درست بمصداق این شعر معروف عمل میکرد که:

ندارد کسی با تو نا گفته کار ولیکن چو گفتی دلیلش بیار

چهارم - روح علمی بود که آن دانشمندان آن بهره مند بود یعنی محمد قزوینی مانند همه علمای حقیقی و متتبعین بزرگ در ضمن تحقیق و مطالعه شخصیت خود را مورد غفلت قرار میداد و نمیکذاشت تمایلات شخصی و عقاید و آراء قبلی او در موضوع مورد مطالعه دخل و تصرف کند و حجاب واقع شود و البته غالباً بخود میگفته است: «تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز» به عبارت دیگر امور را چنانکه واقعاً بود میدید نه چنانکه عینک شخصیت او آنها را مینمود و لو این واقع بینی منجر

میشد باینکه بفهمد تمام عمر را در موضوعی در اشتباه بوده است. این روح علمی (Esprit scientifique) که چند سال پیش من در مرحوم ذکاءالملک فروغی ستودم در مرحوم محمد قزوینی بحد کمال وجود داشت.

پنجم - فقید دانشمند معظم باینکه در تحقیقات خود متد علمی بکار برد Méthode scientitiique مرحوم قزوینی در سلوک بطرف حقیقت طریقه معین و روش روشنی داشت و نظم و ترتیب کامل را رعایت میکرد. اوراق یاد داشت یا فیشهای آن مرحوم بهزارها بالغ میشود و از قرار معلوم فهرست کتابهایش که شخصاً تنظیم و تدوین کرده است در چهار مجلد است و این بخوبی میرساند چقدر این محقق بزرگ کارش مرتب بوده و میتوانسته است از کتابخانه شخصی خود بحد اکثر استفاده کند. این صفات و خصوصیات، خاصه دو صفت اخیر - روح علمی و بکار بستن طریقه علمی - محمد قزوینی را از بسیاری علماء و محققین مشرق زمین که در کارشان غالباً مسامحه و اهمال دیده میشود ممتاز میسازد و بی شک آن مرحوم این صفات را در اروپا در ضمن سالیان دراز بانام مستقیم و معاشرت و دوستی بامستشرقین و علما و محققین درجه اول تحصیل کرده بوده است.

احتیاط و درستی و امانت فقید سمید فقط در تحقیقات علمی او دیده نمی شد بلکه زندگانی عادی و گفتار و رفتارش نیز از آن متأثر بود. من بذکر يك نمونه و مثال قناعت میکنم:

هفت سال پیش برای اینکه دانشگاه تهران بتواند از این منبع فیاض بیشتر و بهتر کسب نور و معرفت کند لایحه ای تقدیم مجلس شورای ملی کردید تا بدون رعایت مقررات موجود عالی ترین رتبه استادی دانشگاه تهران باو داده شود. در این موقع چند تن از دانشمندان دیگر و عده کثیری هم از مدعیان فضل و دانش در مجلس اقدام کردند برای اینکه خود را مشمول آن قانون قرار دهند و بدنبال محمد قزوینی وارد دانشگاه شوند. آن مرحوم که از این امر مطلع شد روزی بانفاق آقای علینقی وزیر بوزارت فرهنگ آمد و با اصرار زیاد از من تقاضا کرد لایحه را از مجلس

پس بکیرم زیرا میگفت نمیخواهم بخاطر من دستگاه دانشگاه که تازم نظم و ترتیبی پیدا کرده است مختل شود و من موجب ارتکاب این گناه شده باشم .
مراد از ذکر این واقعه این است که حضار محترم بمقام اخلاقی این مرد بزرگوار نیز توجهی فرمایند هر چند که در این باب و همچنین در خصوص سایر فضایل و کمالات آن مرحوم دانشمند معظم جناب آقای تقی زاده بیانات کافی خواهند فرمود و الحق جناب ایشان که خود یکی از ستارگان قدر اول آسمان فضل و دانش هستند برای سخن گفتن در باره مرحوم قزوینی از هر حیث از هر کس شایسته ترند .
از این رو من سخن کوتاه میکنم و جای خود را بایشان میدهم .
در خانمه این عرایض مختصر یکبار دیگر تأثر فوق العاده خود و عموم دانشگاہیانرا از فاجعه فوت علامه فقید محمد قزوینی اعلام میدارم و بروح پرفتوح آن مرحوم درود بی پایان میفرستم .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

خطابه جناب آقای تقی زاده

این جانب و مرحوم آقامیرزا محمد خان قزوینی قریب چهل سال دوستی داشتیم و چندی بهمکاری زندگانی کردیم من یادداشتهایی از احوال آن مرحوم ندارم ولی او که از همه چیز یادداشت میکرد یقین دارم یادداشتهایی راجع بمن داشت و چون از شرح حال زندگان چیزی نمی نوشت البته جز چند کلمه راجع به مجمع ادبی برلن و سهم بنده در آن باب چیزی درخصوص من از او نشر نشده است، ولی او از چندی باین طرف یادداشتهای خود را راجع باشخاصی که در زمان او در گذشته اند تحت عنوان «وفیات معاصرین» در مجله یادگار نشر میکرد، و من همیشه میل داشتم آن مؤرخ مدقق بهداز وفات من شرحی بعنوان تذکر راجع بمن بنویسد که بهتر از آن میشد که خود نوشته باشم، زیرا که محقق بی غرض و نکته سنج و حقیقت جوی بود، لکن تقدیر چنان خواست که من در موقف تذکر در مانم او بایستم و چیزی در باب آن دوست بی همتا بگویم.

بی مبالغه بیان من در شرح مراتب فضل و کمال و علم و فضیلت و احاطه و دقت و وسعت معلومات آن مرحوم قاصر است و در باب وی سزد که ممتکفین محضرافاضه او بگویند:

عَلَامَةٌ الْعُلَمَاءِ وَاللَّجُّ الَّذِي لَا يَنْتَهَى وَ لِكُلِّ لُجِّ سَاحِلٌ

پس باید اجمالی از اوصاف و اخلاق اجتماعی او بگویم.

آن مرحوم چنانکه خود در شرح حال خود نوشته پس از تحصیلات عمیقه در علوم اسلامی و ادبی و مخصوصاً عربی یکی دو سال قبل از ظهور مشروطیت در ایران بانگلستان رفت قبل از این سفر وی بقدری در عربیت و علوم ادبی و تاریخی و مخصوصاً در نجومایه عظیم اندوخته بود که از بهترین مدرسین نحو در طهران بود، و در مدرسه معیّر و مدرسه مروی مشار بالبنان بوده چون والداو از فضیلتی بنام درسبر و تواربخ و یکی از مؤلفین نامه دانشوران بود مرحوم شمیخ محمد با اسم آنوقت

وی هم مانند یکی از بهترین فضلاء متجدد این زمان در این رشته بحد کمال رسیده بود، و سیرت حضرت رسول را با همان تحقیق و دقتی که بعدها داشت تتبع و تألیف کرده بود، و ضمناً در مدرسه سن لوئی هم زبان فرانسه را بطور کامل فرا گرفت، و باز مخصوصاً در نحو و صرف فرانسه ید طولی داشت، تلمذ مرحوم ذکاء الملک و برادرش نزد او در عربی او را هم موجب کسب کمالات جدید شد و با آن خانواده رفیق صمیمی و دائمی شدند. تربیت زیر مراقبت مرحوم شمس العلماء هم که خود ادیب دانشمندی بود تأثیر عمده در تحصیلات او داشته است و این خوشبختی با سعادت عظیم حسن تصادف آشنائی او در انگلستان با علامه معروف ادوارد براون عامل عمده ترقیات علمی او بوده اند.

مرحوم براون بر حسب اتفاق باین دانشمند مستعد شرقی بر خورد و چنانکه عادت و خلق جمیل او بود علاقه زیادی بقزوینی پیدا کرد و هدایتش نمود و دستش را گرفت و حمایتش کرد و در واقع او را براه تحقیق انتقادی بطریقه مغربی سوق کرد و حتی بعضی مقالات مرحوم قزوینی را مانند آنچه در باره مسعود سعد سلمان نوشته بانگلیسی ترجمه و نشر نمود. چون مرحوم براون علاوه بر مقامات عالی علمی او اخلاق ملکوتی داشت و محب اسلام و مسلمین و شیفته ایرانی و ادبیات ایرانی و مجاهد در راه استقلال و آزادی و ترقی مملکت ما در نهایت بی غرضی و قربه الی الحق بود مرحوم قزوینی هم فوق العاده شیفته آن راد مرد که مادر کیتی نادراً نظیر او را میزاید شده تعلق عجیبی با استاد انگلیسی پیدا کرد که خارج از تصور است و اگر شرح حالی که در موقع وفات آن دانشمند بزرگوار نوشته خواننده باشید خواهید دانست که چه ارادتی بآن نمونه انسان کامل فرشته سیرت داشت. پس از وفات براون چند سال دست و دل مرحوم قزوینی از کار باز ماند و اقبال نوشتن نداشت و میگفت «علی الدنيا بعدك العفا». اینست که این علامه ایرانی هم همان روش عدالت دوستی علامه انگلیسی را داشت. در وطن پرستی و طرفداری از مشروطیت و آزادی از هیچ سیاست پیشه خوب و پاک و نجیب مقیم ایران عقب نبود بلکه خیلی جلوتر و

باغلو بود. در محبت با سلام و مسلمین و مدافعه حقوق مسلمانان از هر ملت بحد تعصب افراطی راسخ بود و هیچ وقت تغییر نکرد و در آخرین سال عمرش هم از اوضاع فلسطین فوق العاده دلخون بود.

يك حكایت از مرانب وطن دوستی وی شایان ذکر است: از سه چهار سال قبل از جنگ اول دنیائی در سال ۱۳۳۲ قمری جمعی از ایرانیان پرشور و وطن پرست در پاریس برای دفاع از حقوق ایران همکاری داشتند از قبیل آقایان پورداد و کاظم زاده و مرحوم اشرف زاده و مرحوم آمیرزا محمد خان یا شیخ محمد خان نیز از دل و جان بانهایت شور و تعصب ملی با آنان همدستی میکرد و در موقع اتمام حجت های روس و تجاوزات عظیمه آن دولت در سنه ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ قمری در جراید و محافل فرانسه و برای تحریک افکار عامه در آن مملکت کار میکردند. در موقع کشتار آزادیخواهان در تبریز بدست روسها بهمت این جمع و همدردهای فرانسوی اجتماع شور انگیز یا نمایشی (میتینگ) باشتراک هزاران اشخاص در پاریس داده شد و نیز این رادمردان وطن دوست روزنامه ای فارسی باسم رستاخیز تأسیس کردند و انتشار دادند و مجمعی (گویاهقتگی) برای خطابه داشتند (اگر در جزئیات این امور خطائی کرده باشم بقیه الماضین حاضر آن مجمع فاضل محترم آقای پور داود تصحیح فرمایند). از جمله فعالیت آنها مقالاتی مهم و مؤثر بود که در مجله عالم اسلامی Revue de monde Musulman - نشر شد که اسم مدیر آن که از معاریف فرانسه بود در این آن از خاطر م رفته و مستشرقینی مانند بوآ و غیره در آن کار میکردند و مرحوم قزوینی نیز یکی از مشوقین آن مجله برای این قسمت کار بود. آن مجله در آن موقع مقالات خوب و شور انگیزی بر ضد تجاوزات روس در ایران نوشته و در يك شماره عکس شهدای تبریز و اجساد دار آویخته مرحوم ثقة الاسلام و شیخ سلیم و ناصری و ضیاء العلماء و دیگران را نشر نمود.

پس از آغاز جنگ دنیائی فرانسویها در ضمن استفاده در هر قسمت بر ضد آلمان بخیال استمداد از رفقای ایرانی خود افتاده و همان جمع مستشرقین و غیره.

گاه و بیگانه بسراغ وطن دوستان ایرانی آمده از آلمان بد گفته و با اشاره و تلویح و تصریح تقاضای فعالیت برضد آلمان و منفعت متفقین داشتند. این دسته ایرانی یا کدل که خون در عروقشان از تجاوزات روس بایران میجوشید و لابد هر شکست روسیه بدست آلمان برای آنها حکم و قعه خیمبر بود البته بظاهر نمی توانستند چیزی بگویند و نفسی بکشند و بر حسب ظاهر شاید بفراسه دلسوزی هم نموده و مماشات میگردند زیرا که در فراسه تعصب ملی چنانکه میدانید خیلی شدید و گاهی افراطی است و ادنی استشمام میل بآلمان در آن موقع جان آدم را بخطر میانداخت لکن چون اصرار حضرات از حد گذشته و از اشاره بتصریح رسید این دوستان ایرانی مصمم شدند که پرده از روی کار برداشته و تقاضای فراسه ها را صریحاً رد کنند. پس روزی مدیر مجله عالم اسلامی دعوتی از آقایان کرد که مطلب را فاش در میان نهاده اصرار کند و چون آقایان میدانستند مقصود چیست با کمال اکراه رفتند و مرحوم قزوینی شماره های مجله را که عکس شهدای تبریز و سایر مقالات مشتمل بر مظالم روس بود همراه برداشته زیر پالتو یا لباس پنهان کرده آنجا رفت و وقتیکه مدیر فرانسوی مجله شروع بصحبت خود کرد و دنباله داد و طفره و سکوت مفید نشد یکباره حوصله مرحوم قزوینی سررفت و منفجر شد و شماره های قدیم مجله را بیرون آورده عکس شهدای ایرانی را باز نموده فریاد زد مسیو... شما از ما میخواهید بکمک روس برویم همان روسی که این فجایع را که شما خود نوشته اید بر سر مملکت و ملت ما آورده است و بزبان حال یا مقال گفت حیانمی کنید که از وطن پرستان داغ دیده ایرانی تقاضای مدد و تبلیغ در مملکت خود برای متفقین و برضد مملکتی که دشمن روس است میکنید. حضرات سر خورده و با کمال اوقات تلخی دم فرو بستند و چندی بعد از آن همه آن ایرانیان با مرحوم قزوینی به برلن رفته بوطن دوستان دیگر ایرانی در آنجا پیوستند و در تحریر روزنامه کاوه شرکت نمودند و آن مرحوم خود مقالاتی تحت عنوان «اکاذیب مضحکه» و غیره در کاوه مینوشت.

آن مرحوم از صفت حقارت فطری و بقول فرنگیها *Complexe d'infériorité*

درمقابل فرنگیها - که هزار افسوس مرض و بائی بین غالب ایرانیان شده - بالمره عاری بود و ابدأ بذلت در مقابل آنها ندر نمیداد و بسر فرازی و سر بلندی کامل زندگی می کرد و شاید بهمین جهت مورد احترام همه خارجیان بود .

عرض کردم که من امروز داخل در بیان فضائل علمی آن مرحوم نمیشوم و شاید برای آن کار که هم لااقل ده بار مفصل تر از این خطابه عزا باید بشود و هم مستلزم دخول در مباحث فنی میشود مجلس دیگری لازم است ، چه اینجانب از مقامات فضلی و تحقیقات بدیع و گاهی مبتکر آن مرحوم آنقدر میدانم که با آنکه فقط از شطری مطلعم و بس باید کمال خود داری از حمل شدن اظهارات خودم بر مبالغه بکنم که عرایض من قیاس بر اغراق « که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری » نشود . اینست که در این مقام فقط با اشاره ببعضی اخلاق انسانی او اکتفا میکنم .

علامه مشارالیه از صفت بخل و ضنّت در علم مطلقا عاری بود و اصلا حسد نداشت و جمله معلومات خود را همواره بر طبق اخلاص عرضه طالبین علم میداشت و از جواب هیچ سؤالی مطلقا در همه عمرش مضایقه نداشت و بوجه اوفی و اکمل و مشبع و شافی و دقیق و مستوفی جواب میداد و هیچ مراسله را بیجواب نمی گذاشت و جواب مشروح میداد و اگر علمی بود دلایل و شواهد تفصیلی با ذکر موضع و صفحه کتب مرجع و مأخذ درج مینمود .

آن مرحوم تمام وقایع و امور مشهود ایام زندگی خود را از مخارج روزانه تا واقعات مهمه و مسائل جدید علمیه یادداشت میکرد ، هر کتابی بدستش میرسید پشت کتاب جزئیات آنرا و روز و تاریخ وصول آنرا حتی تاریخ وصول اجزای کتابی را که بتفاریق نشر میشد ثبت مینمود و همه را از باء بسم الله تاناء تمت میخواند و اشتباهات یا مطالب جالب نظر آنرا در حاشیه یادداشت میکرد و در پشت جلد کتان شماره صفحه و سطر مطالب مهمه را یادداشت میکرد که بعد ها پیدا کردن آن آسان باشد . در هر مطلبی از مطالب بمجرد صحبت دست دراز میکرد و در نیم دقیقه کتابی می آورد و صفحه را پیدا میکرد و عین مطلب را میخواند ، حتی مجلات و جراید و

نشریات مبتذل فارسی هم هر چه باو میرسید بدقت میخواند مگر گاهی که از خرابی زبان و اغلاط و تعبیرات و لغات و الفاظ بقول خودش مهوع و «من در آورده» حالتش بهم میخورد و از ترس انقلاب حال دیگر نمیخواند غالب آنچه را هم که میخواند در حاشیه انتقاد یعنی مدح یا قدح میکرد و گاهی به بیان شدید و خوب بخاطر دارم که گاهی از بعضی اوراق مبتذل فارسی که در برلن در ۲۸ سال قبل در اداره کاوه از نظرش میگذشت در حاشیه میدیدیم که از فرط تأثر از سستی عبارات و لغات و اصطلاحات «من در آورده» شرحی نفرین نوشته و لعنهم الله و خذلهم الله و قطع الله نسلهم کما یقطعون حیوة اللسان الفارسی و غیره نثار بعضی نویسندگان بی سواد یا مسامحه کار و یا هوسکار اختراع و تجدد بمعنی خودشان میکرد و البته همان اندازه هم در ثنا و قدردانی از فضلا و مردم با سواد سعی میکرد و در این باب از آنچه من دیده ام زمانا تالی حسنعلی خان کروی امیر نظام بود که همان تقید و تعصب در سواد صحیح و حتی حسن خط هم داشت.

مرحوم امیر نظام را رسم بر آن بود که وقتی در مجلس او شخص معممی می نشست خواه از محترمین در صدر مجلس و خواه شخص نسبتاً محفوری در صف نهال امیر نظام بفته از جناب شیخ معنی شعری را از منتهی یا ببحتری و غیره یا نحو جمله عربی میپرسید و اگر در جواب عاجز می شد میگفت آخوند بی سواد باشو و جا خالی کن و اگر خوب جواب میداد در صورتیکه در پائین مجلس بود او را نزد خود بیالا میخواند و احترام زیاد میکرد و در نتیجه این تشویق مستمر در ظرف سالیان حکومت وی در تبریز علم و ادب خیلی رواج گرفت و هم چنین خوشنویسی. بلسی این احترام مقام علم در گذشته خیلی بیشتر بود و بدبختانه حالا تا حدی جز از طرف بعضی ذوات دانش خواه این رسم ضعیف یا منسوخ شده است. اگر میزان احترام و قدر شناسی و تکریم با فراهم نمودن و سعت و رفاه معاش متناسب آن با اندازه علم و علو مقام علمی قیاس بایستی بشود می بایست علامه قزوینی هم زندگی مرفه تری مانند رودکی یا بختیشوع طبیب که اخیراً در خطابه ای میزان عطایای و اصله باورامعادل سه میلیون و نیم لیره طلای انگلیسی شمرده داشت، لکن هیئات که آن مرحوم از وسعت معاش و رفاه

مادی محروم بود و یار سال در نهایت ناخوشی با وجود لزوم و ضرورت و میل شدید نتوانست به شمیران برود و در گرمای شدید در خانه محقر خود ماند.

مرحوم احتشام السلطنه باین جانب حکایت کرد که وقتی شاهزاده ظل السلطان بافتی در چشم مبتلی شد و از اصفهان بطهران آمد و قصد کرد برای معالجه بارویا برود ناصرالدین شاه اجازه نداد و گفت بهترین کحال فرنگستان را آنچه مخارج باشد میدهیم و اینجا میآوریم پس با صرف مبالغ گزاف کالزوسکی مشهورترین طبیب چشم فرانسوی را راضی کردند برای مدت کوتاهی از پاریس بطهران بیاید و آمد و در قصر ظل السلطان که بعدها مقر وزارت معارف شد و حالا هم هست جای گرفت و مشغول معالجه چشم شاهزاده شد. در این بین در اوقات فراغت خود دیگران را هم معاینه و معالجه میکرد البته بدون اجرت.

پس مردم طهران خبر شدند که طبیب نامداری که کور را بینا میکند اتفاقاً بطهران آمده و ریختند آنجا و برای نشان دادن چشم خود باو برهمدیگر سبقت میجستند و از آن جمله بودند اعیان و معاریف و شاهزادگان و رجال و اشراف بطوریکه در آن چند ساعتی که او در اطاق پشت طالار بزرگ مشرف بر باغ و در بیرونی مشغول پذیرائی مرضی بود نه تنها طالار از منتظرین پر بود بلکه دنباله صفوف تا در باغ و خیابان هم میرسید و لذا آن طبیب نامدار ترتیب نوبت مقرر کرده بود که هر کس بنوبت یکی بعد از دیگری پیش او برود.

روزی مرحوم علاءالدوله برادر بزرگ احتشام السلطنه برای معاینه چشم نزد طبیب فرانسوی رفته بود و برادرش را که فرانسه میدانست نیز برای کمک همراه خود برد مشارالیه نقل کرد که پس از انتظار زیاد که نوبت علاءالدوله رسید و ماوارد اطاق کالزوسکی شدیم و پشت سرما بترتیب نوبت صفوفی از انبوه مردمان محترم منتظر بودند در ورود نزد طبیب از پنجره مشاهده شد که آخوندی (در واقع سیدی) کوتاه قد و پیر عصا در دست باقد خمیده از در بیرونی از خیابان وارد باغ میشود. بمجرد دیدن او علاءالدوله عقب کشیده و به کحال فرانسوی گفت خواهش میکنم

آن آقا را که دارد میآید مقدم بدارید و نوبت مرا باو بدهید و من باز منتظر میشوم مسیو کالز ووسکی با کمال تعجب و قدری تفریح گفت یعنی چه اگر شما از نوبت خود صرف نظر میکنید نوبت بتالی شما میرسد و شاید صد نفر پشت سر شما هست تا بآن آخوند حقیر برسد علاءالدوله جواب داد بهر حال من نمی آیم و یقین دارم که تمام رجال و محترمین هم که بعد از من نوبت دارند صرف نظر خواهند کرد تا آن آخوند اول معالجه شود پس علاءالدوله از اطاق بیرون آمد و طبیب فرانسوی با کمال حیرت مشاهده کرد که هر کسی را به نوبت یکی بعد از دیگری نزد خود خواند همان حرف را گفتند که اول باید آن سید معالجه شود و همه راه دادند تا آن دانشمند عصا کوبان و آهسته باطاق کمال رفت. آن آخوند سید مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه بود که هر کس نظرش باو افتاد در مقام تکریم پاعقب گذاشت و این امر تأثیر غریبی در حکیم فرانسوی کرد که قدک پوشی بخاطر علمش بر خیز پوشان در این مملکت تقدم دارد و جمله بحرمت او کرنش و تعظیم میکنند.

در جمله معترضه میخواهم برای یاد خیر بگویم که در این صفت یعنی قدردانی و احترام از علم و دانشمندان استاد من مرحوم دکتر محمدخان کرمانشاهی معروف بکفوری نیز ممتاز بود و همین طور بود دوست فراموش نشدنی ما مرحوم استاد ادوارد براون.

در وصف خصایل و ثنای صفات مرحوم قزوینی میخواهم سخن بیک خاصه بسیار عظیم وی ختم کنم که بنظر من هم از حیث فضائل اخلاقی و هم از لحاظ مزایای علمی اعظم اوصاف ممتاز و بارزه او بوده است و آن دقت و صحت و نهایت تحقیق و حتی مبالغه شبیه بافراط بود در تدقیق مطالب و عدم اظهار آن بدون اطمینان کامل و قطعی از صحت آن با استدلال کافی و وافی و مشبع و عدم عمل بظن مکر با قید ظنی بودن آن و احتراز شدید از مسامحه و اعتماد بحدس یا حافظه و مراجعه بآنچه موثوقه کامله الوثوق برای هر مطلب و کلمه ای بحدی که آنچه از زیر دست او بر میآید شایان اعتماد کامل بود و بقدریکه مقدر بشری است از سهو و خطا و اشتباه مصون بود و این دقت چنانکه اخیراً در مقاله ای اظهار کردم بر حسب ظاهر در نظر مسامحه کاران شاید بحد

وسواس تلقی میشد ، چنانکه خود یکبار بمن گفت که پس از اتمام طبع کتاب چهار مقاله نظامی عروضی باهمه دقت مستمری که در تصحیح آن کرده بودم یکی از فضایل معروف ایران غلطنامه ای برای آن ترتیب داده و برای من فرستاد و من در مشاهده آن تکانی خورده و بقدری متأثر شدم که از آنوقت به بعد هر وقت قل هو الله احد هم بنویسم بحافظه اعتماد نکرده و قرآن رامیآورم و با چشم سربآن مراجعه نموده و می بینم و چنانکه در همان مقاله بیان کرده بودم این صفت ابد اضعف و وسواس نباید شمرده شود بلکه فوق العاده خوب و مطلوب و واجب است و ایران و طلاب علم و ادب آن بیش از هر چیز بآن حاجت شدید دارند و اگر کسی بعضی از کتب پر مسامحه فضلی نامدار ما را از هزار سال باین طرف بدقت تصحیح کرده باشد اهمیت این نقادی محققانه را خوب درمی یابد و فرق بین علامه قزوینی که برای تحقیق و تدقیق تاریخ وفات فلان حکیم یا شاعر یا سلطان و بودن آن در ۱۵ جمادی الاولی یا ۱۵ جمادی الاخره فلان سال آنهمه تتبع میکرد و یک دانشمند کثیر التالیف قرن اخیر را که گوید بایزید بسطامی معاصر امام محمد باقر بود و در سنه ۶۱۴ در گذشت خواهد دریافت و بنابراین بقول قدماء چون مکثر مجید نادر الوجود و بلکه از اندر نوادر است (مانند تولد که آلمانی) لذا مقل مجید را بر مکثر مسامحه کار تر جیح خواهند داد .

مرحوم قزوینی و طریقه تدقیق و تحقیق انتقادی او در مشرق امر ابتداعی نبود بلکه در واقع طریقه متقدمین از علمای محقق و بادیانت بود مانند طبری و بیرونی و زنجشیری و جاحظ و غیرهم که در قرون اخیره متروک شده و آن مرحوم آنرا با تکمیل بروفق مقتضای عصر و اخذ طریقه انتقادی علمای محقق مغرب احیاناً نمود . ارباب فضل البته از این طریقه قدماء اطلاع دارند و فقط برای آنان از محصلین علم و ادب که شاید هنوز ندانند دو مثال ذیل ذکر میشود :

در تاریخ طبری که مطالب و تواریخ را با نقل حدیث و سلسله سند روایات بدقت ذکر میکنند حتی مثلاً در وقایع تاریخی مربوط بساسانیان هم که ارتباطی با روایت اسلامی ندارد غالباً يك واقعه و مطلب را با دوسلسله سند روایت که با « حدیثی »

شروع میشود دو مرتبه و گاهی سه مرتبه روایت میکند که اصل مطلب قطع نظر از روایت عیناً لفظاً بلفظ یکی است مگر در يك كلمه یا يك حرف یا فقط و او عاطفه و معذک ثبت هر دو روایت مختلف را که در اساس فرقی ندارد باز که تمام سلسله سند لازم میشمارد. مثال دوم که بسیار مفید و برای مبتدیان بهترین درس دقت است و هر جوانی آنرا باید در مدرسه بیاموزد و حقیقه هم نظایر آن در مورد علم رجال مبتلی به است آنست که روایت کرده اند (شاید عین روایت بالفاظ در نظر نباشد ولی مآل آن اینست) که ابوالفرج معافی نامی گوید که در موسم حج در شب ماهتابی (ایام شریق) در منی بودم شنیدم که یکی صدا میکند ای ابوالفرج، بخيال افتادم شاید مرا میخواهد ولی پیش خود گفتم شاید دارای این کنیه درین حجاج متعدد باشد، پس اندکی بعد شنیدم که همان منادی فریاد میکند ای ابوالفرج معافی، پس خواستم پس بروم ولی باز تأملی کردم تا اینکه صدا کرد ای ابوالفرج معافی بنز کریا، پس نزدیک بیقین شد که بامن کار دارد اما باز اندکی تأمل نمودم، این بار صدا کرد ای ابوالفرج ز کریا بن معافی بن یحیی، چون تصور نمیکردم دیگر غیر از من کسی جامع این نسبت باشد پس بلند شدم و هنوز بسوی او حرکت نکرده بودم که فریاد زد ای ابوالفرج معافی بن ز کریا بن یحیی نهروانی، آنگاه دیگر ادنی شکمی برای من نماند و یقین قطعی شد که مرا میخواهد چون من خود را منحصرأ دارای این نسب و نسبت میدانستم و محال میشمردم که کسی دیگر جامع تمام جزئیات این نسب آباء و اجدادی و نسبت محلی باشد پس نزدیک اورفته پرسیدم چه کار دارد. گفت آیا شما ابوالفرج معافی بن ز کریا بن یحیی نهروانی هستید؟ گفتم بلی. گفت از کدام نهروان از نهروان شرق یا نهروان غرب؟ گفتم از نهروان شرق. گفت ببخشید من ابوالفرج معافی بن ز کریا بن یحیی بن نهروانی غرب را میجویم (اسامی که ذکر کردم از حافظه بود و گمان میکنم با اصل روایت اختلاف داشته باشد ولی برای مقصود فرقی نمیکند). و این حکایت عبرت و معرفتی برای جوانان فاضل ولی سریع الحکم و عجول و مسامحه کار حاصل میشود که در پیروی استاد بزرگ علامه قزوینی بدقت اکمل و تعمق و تصفح و کسب اطمینان و یقین خو گیرند.

بیان سیرت و ترجمه حال کامل از مرحوم قزوینی کار سهلی نیست و محتاج به تتبع کامل و احصاء تعداد کتب و مقالات او و گزارش ایام زندگی و تاریخ کامل حیات او سال بسال است که نه من چنان فرصتی داشتم و نه در چند روز تهیه آن ممکن بود و منظور من امروز ادای آن وظیفه نبود و امیدوارم یکی از دوستان فاضل آن مرحوم مثلاً خلف روحانی او آقای اقبال متعنا الله بمزید افاضاته این مهم را بعهده گرفته و بروجه وافی ادا کنند.

یکی دیگر از اخلاق مرحوم قزوینی صداقت و رفاقت و وفای دوستی او بود که محبان او را مجذوب ساخته بود و برای اینجانب افتخاری است که در زمره دوستان او منسلک بودم و از محضر فیض او مستفیض و آرزوی آن دارم که قدمی در پی او بتوانم بردارم. خداوند او را غریق رحمت گرداند و ما که در این مجلس تذکر جمع هستیم باید برای شادی روح آن مرحوم آنچه از دست ما بر آید توجهی برای باز ماندگان آن افتخار ایران بکنیم و امیدوارم اولیای دولت زودتر اقدامی برای برقراری مقرری ایام زندگی آن مرحوم در حق عائله او بفرمایند، و میدانم که این قصد خیر را دارند ولی در این ثواب عجله لازم است که بسا خانواده ای در انتظار ختم تشریفات قانونی انحصار وراثت و غیره و تملک قطعی چیزی از ما ترك متوفی باید دست خالی روز بگذرانند. *تال جامع علوم انسانی*

در ختم کلام شاید مناسب است که با احترام روح پر فتوح آن مرحوم قیام و يك دقیقه سکوت خاضعانه اختیار کنیم.

نطق جناب آقای دکتر زنگنه وزیر فرهنگ

از آنجا که تکریم مردان بزرگ در استوار داشتن بنیان و وحدت ملی تأثیر فراوان دارد فرهنگستان ایران و وزارت فرهنگ و دانشگاه فریضه ذمت خود دانستند که این مجلس تذکار و تجلیل را فراهم آرند.

مادر اینجا کرد آمده ایم که از مناقب و فضائل عالیمقدار علامه قزوینی طاب ثراه یاد کنیم تا مگر بهره‌ای از حقوق بیکران آن دانشمند که عمر شریف خویش را در تحقیق و تتبع علوم و معارف ایران در منتهای خلوص و جوانمردی ایثار فرمود، ادا شود.

بمحض انتشار خبر جانگاہ ارتحال این آزاد مرد با ایمان قلوب دانشمندان و فرهنگ دوستان را تأثر عظیم و اندوه شدید فرا گرفت، زندگانی درخشان فقید دانشور بملازمت تقوی و ترویج مفاخر و مآثر ایران گذشت و تا آخرین لحظات حیات بفعالیت علمی و ادبی اشتغال داشت.

چون قویترین نگهبان شرف و استقلال ملک و ملت و جود گرامی علماء و ادباست، بحفظ آثار نویسندگان طراز اول و فضیلتی نامی توجه و اعتمانی خاص باید مبذول داشت زیرا این حسن اهتمام باعث آنست که نسل حاضر و نژاد آینده کشور در کسب معلومات و فضائل از هیچگونه رنج و زحمت نیندیشند، و بکوشند تا در شماره بزرگان سلف قرار گیرند تا گذشته از زندگانی پر افتخار، پس از مرگ نیز نام نیک آنان زنده و آثار حیات پر افتخار ایشان در پناه قدر شناسی از دستبرد حوادث محفوظ و مخلص ماند.

خاطر فرهنگیان از فقدان قزوینی آنگاه تسکین خواهد یافت که بذری که امثال و نظائر وی در سر زمین مقدس ایران افشاندند اند در پرتو همت دانشمندان و فرزندان شایسته وطن سر سبز و بارور گردد.

خداوند متعال ما را توفیق دهد که قدر دانشمندان با ایمان خود را بشناسیم
و پیوسته تبجیل و تعظیم مجاهدان طریق علم و ادب را وجهه همت و کمال
مطلوب سازیم .

هزاران درود و آفرین بر روان پاک مرحوم قزوینی باد که کشور ما را در
عالیترین درجات از فضل و شرف جای داد و نظر احترام دانایان جهان را باین مملکت
معطوف و متوجه ساخت . البته در این ماتم بزرگ نه تنها محافل علم و ادب بلکه
عموم افراد ملت شریک و سهیم و قرین حرمان و اسفند .

بنده بنام فرهنگیان بیازماندگان استاد دانشمند تسلیت میگویم و امیدوارم
خداوند همه را موفق فرماید که بسیرت شریف آن مرحوم اقتدا جوئیم و یادگارهای
ارجمند برای اخلاف خود بجای گذاریم .

شوریه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی